



The Articulation of Labor Discourse in Iran A Case Study of the Semantic Discourse of the Tudeh Party in 1976

Mohammad Khani¹ | Ali Akbar Tajmazinani²

1. Department of Social Welfare, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.
E-mail: m.khani57@gmail.com
2. Corresponding author, Department of Social Welfare, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.
E-mail: tajmazinani@atu.ir

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article Article history: Received: 14 February 2025 Received in revised form: 21 May 2025 Accepted: 14 July 2025 Published online: 16 September 2025 Keywords: Critical discourse analysis, Deconstruction, Hegemony, Othering, Referential signification	A critical analysis of political parties claiming to represent workers is one of the missing links in discourse studies in Iran. In addition to the absence of appropriate analytical tools at the micro-linguistic level, certain extant analyses also suffer from the same shortcomings as other discourse analyses—namely, theoretical over-elaboration and a lack of rigor in analysis and interpretation (Gholamreza Kashi, 2006). This article aims to resolve these concerns by utilizing suitable methodologies and a refined analytical model that is based on Laclau and Mouffe's theory. This article first employs the poststructuralist technique of Derridean referential signification to describe the discursive articulation of the Tudeh Party (1976) as a case study. Subsequently, it critically analyzes and interprets the discourse using this description, as well as techniques of deconstruction and intertextuality and analytical tools from Laclau and Mouffe at the meso and macro levels. At the descriptive level, the findings indicate that the party articulates its discourse both relationally and antagonistically through a network of referential signifiers. The results indicate that this discourse endeavors to construct workers' identity in an antagonistic manner, with an essentialist and fundamentalist emphasis, and to present itself as objective, truthful, and in the interest of all, with the goal of hegemony, through the use of various discursive logics. This is evident at the analytical and interpretive levels. Despite these efforts, the narratives of this discourse are not objective, truthful, or in the best interest of all. Rather, these essentialist and fundamentalist emphases—particularly when the formation of identity is rooted in politics—can result in the establishment of the state as an objective and truthful entity. This, similar to Hobbes's Leviathan, leads to the obliteration of other identities, the absorption of the political, and the closure of the space for political contestation.
Cite this article: khani, M. & Tajmazinani, A.A. (2025). The Articulation of Labor Discourse in Iran; A Case Study of the Semantic Discourse of the Tudeh Party in 1976. <i>Social Studies and Research in Iran</i>, 14(3):345-364. https://doi.org/10.22059/jisr.2025.387107.1568	



Authors retain the copyright and full publishing rights.
DOI: <https://doi.org/10.22059/jisr.2025.387107.1568>

Publisher: University of Tehran Press.

مفصل‌بندی گفتمان کارگری در ایران

مورد مطالعه: گفتمان معنایی حزب توده در سال ۱۳۵۵

محمد خانی^۱ | علی اکبر تاج مزینانی^۲

۱. گروه رفاه اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه: m.khani57@gmail.com

۲. نویسنده مسئول، گروه رفاه اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه: tajmazinani@atu.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۲۶ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۲/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۴/۲۳ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۶/۲۵ کلیدواژه‌ها: تحلیل گفتمان انتقادی، دلالت‌های ارجاعی، شالوده‌شکنی، غیریت‌سازی، هژمونی	تحلیل انتقادی احزاب سیاسی مدعی نمایندگی کارگران یکی از حلقه‌های مفقوده مطالعات گفتمان در ایران است. برخی از تحلیل‌های موجود نیز همان کاستی‌های سایر تحلیل‌های گفتمانی را دارند؛ یعنی چارچوب نظری فربه، تحلیل و تفسیر کم‌مایه (غلامرضا کاشی، ۱۳۸۵) و نیز نداشتن ابزارهای تحلیلی متناسب در سطح خرد زبان‌شناختی. این مقاله بر آن است تا با تکنیک‌هایی متناسب و مدل تحلیلی بسط‌یافته از نظریه لاکلاو و موف، بر این امر فائق آید. این مقاله، به‌عنوان مطالعه‌ای موردی، ابتدا با کمک تکنیک پساساختارگرایی ارجاعات دلالتی دریدا به توصیف مفصل‌بندی گفتمانی حزب توده (۱۳۵۵) می‌پردازد. سپس با کمک این توصیف، تکنیک‌های شالوده‌شکنی و بینامتنیت، و ابزارهای سطح میانی و کلان لاکلاو و موف این گفتمان را تحلیل انتقادی می‌کند. در سطح توصیفی، مطابق یافته‌ها این حزب به کمک شبکه‌ای از دلالت‌های ارجاعی، گفتمان خود را به شکلی ارتباطی و نیز تقابلی مفصل‌بندی می‌کند. در سطح تحلیلی و تفسیری، یافته‌ها نشان می‌دهد این گفتمان تلاش می‌کند به شکلی تقابلی، با تأکید ذات‌گرایانه و بنیادگرایانه هویت کارگری را برسازد و با انواع منطق‌های گفتمانی، خود را مانند امری عینی، حقیقی و در جهت منافع همگان نشان دهد و هژمونیک کند. به‌رغم این تلاش‌ها، روایت‌های این گفتمان نه عینی است، نه حقیقی و نه در جهت منافع همگان، بلکه آن تأکیدات جوهرگرایانه و بنیادگرایانه، به‌ویژه وقتی مبنای شکل‌گیری هویت در سطح سیاست شود، می‌تواند به شکل‌گیری دولت به‌منزله امری عینی و حقیقی بینجامد و مانند لویاتان هابز به امحای سایر هویت‌ها، بلعیدن امر سیاسی و انسداد حوزه منازعات سیاسی راه برد.

استناد: خانی، محمد و تاج مزینانی، علی‌اکبر (۱۴۰۴). مفصل‌بندی گفتمان کارگری در ایران مورد مطالعه: گفتمان معنایی حزب توده در سال ۱۳۵۵. *مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران*، ۱۴(۳): ۳۴۵-۳۶۴. <https://doi.org/10.22059/jisr.2025.387107.1568>



نویسندگان حق نشر و حقوق کامل انتشار را حفظ می‌کنند.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jisr.2025.387107.1568>

۱. مقدمه

در ایران، درمورد گفتمان‌های کارگری، یعنی گفتمان‌های احزاب و گروه‌های سیاسی مدعی نمایندگی هویت کارگری تحلیل‌های گفتمانی انتقادی چندانی صورت نگرفته است. با این حال، تحقیقات موجود با رویکردهای گفتمانی مختلف در این خصوص نیز از همان کاستی‌هایی رنج می‌برند که تحلیل گفتمان‌های مختلف در ایران. نخست اینکه این تحلیل‌ها مانند بسیاری از تحلیل‌های گفتمانی دیگر، به‌رغم شرح بسیط و فربه بسیاری از مفاهیم و نیز تکنیک‌ها در سطح چارچوب نظری و روش، در سطح تحلیلی و تفسیری استفاده‌ای از آن مفاهیم و تکنیک‌ها نمی‌کنند و تحلیل‌ها و تفسیرهای کم‌مایه‌ای را ارائه می‌دهند (غلامرضا کاشی، ۱۳۸۵). دوم اینکه بسیاری با این استدلال که رویکرد لاکلاو و موف، فاقد ابزارهای تحلیلی در سطح خرد زبان‌شناختی است، از تکنیک‌های خرد سایر رویکردها بهره می‌برند که گاه با رویکرد پساساختارگرایی لاکلاو و موف سازگار نیست (نک. سلطانی، ۱۳۸۷) و می‌تواند به مشکلات روش‌شناختی و معرفت‌شناسانه مختلفی راه برد. به همین دلیل، درنهایت بیشتر این تحلیل‌ها به تحلیل‌های کم‌مایه‌ای از مفصل‌بندی گفتمان‌ها و برخی از منطق‌های گفتمانی راه می‌برند و تحلیل انتقادی عمیقی از گفتمان‌های تحت بررسی خود ندارند. این مقاله، به‌عنوان مطالعه موردی، با تحلیل و تفسیر گفتمان معنایی حزب توده (۱۳۵۵) چگونگی بر ساخته شدن دستگاه حقیقت این گفتمان، یعنی بازنمایی آن به‌منزله امری خیر، حقیقی، متداوم و ازلی، عینی و ضروری را بررسی می‌کند و سپس با کمک آن، به تحلیل انتقادی آن از منظر لاکلاو و موف، یعنی نسبت این بازنمایی با امر دموکراتیک و گشودگی یا انسداد امر اجتماعی می‌پردازد.

۲. چارچوب نظری پژوهش

رویکرد لاکلاو و موف، ریشه‌های نظری گسترده‌ای دارد. در اینجا براساس ضرورت‌های تحلیلی این مقاله، پیش از ورود به بحث به توضیح جداگانه برخی از آن‌ها (لکان و دریدا) می‌پردازیم.

به‌زعم لکان، کودک در مرحله نمادین، در عین تفاوت‌گذاری با دیگر خودها، یعنی منطق تفاوت، از طریق زنجیره‌ای از هم‌ارزی‌ها با آن‌ها همذات‌پنداری می‌کند و تلاش می‌کند خودی یکه و یگانه بر سازد و به هویت خود شکل دهد (برتنس، ۱۳۸۷: ۱۸۶-۱۸۷؛ سلدن و ویدوسون، ۱۳۷۸: ۱۷۵-۱۷۶). این خود یکه با تلاش برای تثبیت معنا و نشان‌دادن خود، مانند ساختاری دارای مرکزیت بر ساخته می‌شود؛ با «نوعی تراکم که در آن یک ایده تبدیل به نشانه می‌شود» (بارکر، ۱۳۹۶: ۱۸۶) و در کانون قرار می‌گیرد (دال ارشد) (لش، ۱۳۸۶: ۱۰۷). از سوی دیگر، این هویت، برابر با همذات‌پنداری با چیزی است و این چیز همان موقعیت‌هایی است که گفتمان‌ها در اختیار فرد قرار می‌دهند (یورگسن و فیلیپس، ۱۴۰۰: ۸۱). بدین‌سان «سوژکتیویته ما توسط موقعیت سوژگی ما در گفتمان تعیین می‌شود» (مک‌دائل، ۱۳۸۰: ۲۴). با این حال، از آنجا که ساختارهای هویت‌بخش ما متغیرند، هویت ما هم نسبی و نامنسجم می‌شود، نوعی همذات‌پنداری ناقص و همواره ناتمام (برتنس، ۱۳۸۷: ۱۸۶-۱۸۷).

سوسور بر ارتباطی بودن نشانه، اختیاری یا خودبستگی آن تأکید می‌کند؛ اینکه نشانه‌ها معنای خود را نه با اشاره به واقعیت بیرونی، بلکه مانند مهره‌های شطرنج در تقابل با دیگر نشانه‌ها می‌یابند (سوسور، ۱۳۸۲: ۲۳، ۹۶-۱۷۴). دریدا ضمن پذیرش این انگاره‌ها، این امر را که نشانه به رابطه تکین و ثابت بین دال و مدلول اطلاق می‌شود، رد می‌کند. او نشان می‌دهد زنجیره‌های بی‌پایانی از ارجاعات دلالی (دریدا، ۱۳۸۷: ۱۸) به درون و بیرون از متن (بینامتنیت) وجود دارند که مدلول‌های مختلفی را به یک دال متصل می‌سازند (ساراپ، ۱۳۸۲: ۷۷-۷۹). متن سرشار از این ارجاعات دلالی بی‌پایانی است که در آن «هر مدلول دالی است بر مدلول

دیگر» (دریدا، ۱۳۸۶: ۲۷۴-۲۹۷؛ احمدی، ۱۳۸۸: ۳۹۵). در نتیجه، شاهد بی‌نهایت تأویل در متن هستیم و معنا (نشانه یا هویت) هرگز تثبیت نمی‌شود (ساراپ، ۱۳۸۲: ۷۷-۷۹).

دریدا متافیزیک حضور را در سنت فلسفی غرب بازمی‌شناسد که در آن، این فلسفه از سویی خود را با نفی صورت از شکل افتاده، سقوط کرده و غایب دیگری، و از سوی دیگر، به منزله حضور آن امر غایب بر ساخته و بر آن برتری یافته است (دریدا، ۱۳۷۸: ۱۷-۱۹). با این حال به میانجی همین نفی دیگری است که یک هویت خود را برمی‌سازد. از این رو، آن را دیگری سازنده می‌نامد (احمدی، ۱۳۸۸: ۳۸۳). همچنین نشان می‌دهد این سنت سرشار از بر ساختن ساختارهایی است که «با امکان قائل شدن به یک نقطه مرکزی حضور و خاستگاهی ثابت در زبان و اندیشه ایجاد شده [اند]» (پین، ۱۳۸۶: ۱۸۸). با این حال، با کمک دلالت‌های ارجاعی نشان می‌دهد «کل تاریخ مفهوم ساختار... باید به عنوان مجموعه‌ای از جایگزینی مرکز با مرکز، همچون زنجیره به هم پیوسته‌ای از تعیین مرکزها در نظر گرفته شود» و بدین سان از آن مرکززدایی می‌کند. کل این فرایند و در نهایت نشان دادن ساختاریت ساختار، نوعی شالوده‌شکنی در معنای عام آن نیز هست (دریدا، ۱۳۷۸: ۱۷-۱۹).

لاکلاو و موف بر اساس این رویکرد پس‌اساختارگرایانه استدلال می‌کنند که هویت‌ها نه به هستی‌های جوهرین (نظیر طبقه) متکی‌اند و نه ارجاعات تکین و تثبیت‌شده متن (بنگرید به لاکلاو و موف، ۲۰۰۱: ۱-۴۷). پس هویت‌ها چگونه شکل می‌گیرند؟ لاکلاو و موف پاسخ را در منطق مفصل‌بندی گفتمان می‌یابند. فرایندی را که در آن ارجاعات بی‌پایان دال‌ها به طور موقت تثبیت می‌شود و «هویت آن عناصر تعدیل و تعریف شود» مفصل‌بندی گفتمان می‌نامند. مفصل‌بندی از طریق شالوده‌شکنی امکان‌پذیر است؛ یعنی گسستن برخی مدلول‌های متصل به یک دال و پیوند آن با مدلول‌های دیگر. هر گفتمان حول گره‌گاهی مرکزی شکل می‌گیرد که دال مرکزی یا ارشد نام دارد. «وقتی جایگاه‌های تفاوت درون یک گفتمان مفصل‌بندی شده باشند، آن‌ها را وقته، و برعکس، وقتی [...] مفصل‌بندی نشده باشند، عنصر می‌نامیم» (بنگرید به لاکلاو و موف، ۲۰۰۱: ۱۰۵، ۱۱۲). با این حال به زعم او این مفصل‌بندی بر منطق‌های مختلف زیر استوار است:

منطق تثبیت و انسداد معنا: گفتمان نوعی بست ایجاد می‌کند تا با کاستن حالت چندمعنایی دال‌ها، به طور موقت از تعلیق آن‌ها بکاهد (یورگسن و فیلیپس، ۱۴۰۰: ۵۹). این امر از طریق طرد دیگر معانی احتمالی آن نشئت می‌گیرد. با این حال، معانی در گفتمان‌ها هیچ‌گاه کاملاً تثبیت نمی‌شوند و «انتقال از حالت عنصر به وقته هیچ‌گاه به صورت کامل رخ نمی‌دهد» (لاکلاو و موف، ۲۰۰۱: ۱۱۰، ۱۱۳). منطق هم‌ارزی و تفاوت: گفتمان‌ها با تکیه بر دال مرکزی، از طریق زنجیره‌های هم‌ارزی، هویت‌ها (نشانه‌ها) را به هم پیوند می‌زنند. این امر با طرد سایر معانی احتمال آن انجام می‌گیرد و بدین سان، از تصویر معوجی از یک هویت در «آیینۀ شکسته»، به تصویر واحدی می‌رسند (هوراث، ۱۳۹۷: ۱۷۰-۱۷۲؛ یورگسن و فیلیپس، ۱۴۰۰: ۸۱).

منطق تخصیص و تقابل: گفتمان‌ها امری ارتباطی و تقابلی‌اند. از این رو، با ارجاعات دلالتی هم‌ارز و متقابل، با تکیه بر منطق تخصیص، در یک سو «ما»ی واحدی ایجاد می‌کنند و در سوی دیگر «دیگری» واحد (لاکلاو و موف، ۲۰۰۱). همچنین از طریق منطق حضور، عینیت، تداوم و هژمونیک، «ما» را برجسته‌سازی و «دیگری» متخاصم ما را غیریت‌سازی می‌کنند.

حضور، عینیت و منطق تداوم: به بیان دریدایی (۱۳۷۸) می‌توان گفت گفتمان‌ها تصویر خود از «ما»ی نسبتاً واحد را با مفاهیم مبتنی بر حضور و «آن‌ها» را با مفاهیم مبتنی بر غیاب پیوند می‌زند. همان‌طور که لاکلاو و موف در بررسی این گفتمان‌ها نشان می‌دهند، خود را امری برگرفته از نوعی ضرورت تاریخی، ساختاری (عینی، تاریخی یا علمی) دارای مرکز نشان می‌دهند و جامعه عینیت می‌پوشند. همچنین مانند «پیوند مبارزات قرن نوزدهم علیه نابرابری‌های حاصل از رژیم‌های کهن با جنبش‌های امروزی»، خود را با امری کهن پیوند می‌زنند و بر منطق تداوم استوار می‌سازند (لاکلاو و موف، ۲۰۰۱: ۱۶۰).

بدین‌سان گفتمان‌ها خود را مانند ساختاری ضروری، عینی، مبتنی بر حضور و ازلی و ابدی به‌طور موقت تثبیت می‌کنند و هژمونیک می‌سازند.

مراحل تکوین گفتمان‌های سیاسی: فرایند تحول گفتمان‌ها در نظر لاکلاو و موف چرخشی است:
 الف) بحران: عدم تثبیت معنا که راه را برای به چالش کشیده‌شدن آن باز می‌کند (یورگسن و فیلیپس، ۱۴۰۰: ۳۶)؛
 ب) برساخت اسطوره: یک گروه مدعی نمایندگی یک هویت، به کمک نظریه‌های اجتماعی اسطوره‌ای را به‌منزله دال مرکزی برمی‌سازد و فضایی آرمانی را حول آن مفصل‌بندی می‌کند (کسرای، پوزش شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۵۴). بدین‌سان نشان می‌دهد گفتمان حاکم آن هویت را به حوزه گفتمان‌گونگی رانده است، ولی در این فضای آرمانی از آن طردها یا نابرابری‌ها خبری نیست و به این ترتیب، گفتمان معنایی خود را شکل می‌دهد؛

پ) برساخت استعاره: اسطوره فقط تقاضاهای یک گروه خاص را نمایندگی می‌کند؛ بنابراین، اسطوره باید به تصور اجتماعی بدل شود که خود را عام و جهان‌شمول و پاسخگوی همه نیازها و تقاضاهای موجود در جامعه نشان می‌دهد. بدین‌سان خود را هژمونیک کند؛ یعنی عمومیت بیابد (کسرای و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۵۴) و در سطح وسیعی از افکار عمومی مورد پذیرش قرار گیرد (سلطانی، ۱۳۸۷: ۸۲-۸۳). پس از تثبیت موقت، دوباره دچار بحران معنا می‌شود و به مرحله نخست بازمی‌گردد.

۳. روش‌شناسی پژوهشی

به‌رغم برخی از رویکردهای گفتمانی که عناصری غیرگفتمانی را تشخیص داده بودند، نزد لاکلاو و موف همه چیز گفتمانی است (هوراث، ۱۳۹۷: ۱۲۰-۱۴۳). تحلیل انتقادی لاکلاو و موف را می‌توان هم به‌منزله رویکرد و هم روش به‌کار بست. از این‌رو، این تحقیق در سطوح مختلف، از ابزارها و تکنیک‌های متفاوتی بهره می‌برد:

در سطح خرد (توصیفی): برخلاف بسیاری که رویکرد لاکلاو و موف را فاقد تکنیک زبان‌شناختی در سطح خرد می‌دانند و گاه از تکنیک‌های سایر رویکردهایی بهره می‌برند (برای مثال، سلطانی، ۱۳۸۷) که با رویکرد پساساختارگرایانه لاکلاو و موف سازگار نیست، در این سطح، از تکنیک ارجاعات دلالی دریدا بهره می‌گیریم که یکی از بنیان‌های نظری لاکلاو و موف بوده است. به این صورت، با نشان‌دادن شبکه ارجاعات دلالی هم‌پیوند و متقابل درون متن، امکانی برای تحلیل آن می‌آوریم. از آنجا که هدف اصلی این مقاله توصیف مفصل‌بندی گفتمان معنایی کارگری است، این بخش مفصل‌تر است.

سطح میانی (تحلیلی): در این سطح، به کمک توصیف پیشین، همچنین تکنیک شالوده‌شکنی دریدا و نیز ابزارهای تحلیلی میانی لاکلاو و موف (دال مرکزی، وقته، عنصر، حوزه گفتمانی، حوزه گفتمان‌گونگی، و ما در برابر آن‌ها) به تحلیل این گفتمان می‌پردازیم. سطح کلان (تفسیری): از آنجا که تفسیر متن بدون ارجاع به گفتمان متخاصم ممکن نیست (لاکلاو و موف، ۲۰۰۱)، در این سطح، با ذکر خلاصه‌ای از مفصل‌بندی گفتمان معنایی پهلوی دوم، زمینه را برای تفسیر تقابلی آن فراهم می‌سازیم. در این سطح، با کمک سطوح پیشین و همچنین تکنیک بینامتنیت و ابزارهای روش‌شناختی لاکلاو و موف، نظیر منطق تداوم، حضور، هژمونیک و تثبیت معنا به تفسیر مفصل‌بندی این گفتمان می‌پردازیم.

بازه زمانی: هرچند تعیین دو بازه زمانی برای تحلیل تحولات یک گفتمان ضروری است، اما از آنجا که هدف کلی این تحقیق، تحلیل مفصل‌بندی این گفتمان است و نه تحولات آن، بازه زمانی این تحقیق، سال ۱۳۵۵ است.

واحد تحلیل و روش نمونه‌گیری: واحد تحلیل در تحلیل گفتمان متن است (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵: ۴۹-۱۵۱). در اینجا متن پلونوم شانزدهم حزب توده به‌عنوان متن انتخاب شده است. نمونه‌گیری هدفمند است. از آنجا که شورای مرکزی یک حزب، بالاترین ارگان آن است و متن پلونوم، جهت‌گیری‌های گفتمانی معنایی و کردارهای گفتمانی آن را تعیین می‌کند، این متن در این دوره بهترین بازنمایی را از مفصل‌بندی گفتمان حزب در این تاریخ دارد.^۱

۴. یافته‌های پژوهش

یافته‌های پژوهش در سه سطح در سطح خرد (توصیفی)؛ سطح میانی (تحلیلی) و در سطح کلان (تفسیری) بنا به توضیحات روش‌شناختی طرح‌شده، ارائه می‌شود.

۴-۱. توصیف متن

مفصل‌بندی گفتمانی حزب توده (۵۵) از وضع موجود: حزب توده در این متن، با ادعای مطالعه عینی و علمی وضعیت ایران و جهان، روایتی مفصل‌بندی‌شده از وضع ایران و جهان ارائه می‌دهد. مفصل‌بندی گفتمانی وضع موجود جهان شامل دو مفصل‌بندی متقابل و متخاصم در سطح جهانی و ملی است.

مفصل‌بندی گفتمانی در «سطح جهانی» شامل دو مفصل‌بندی متقابل است: الف) امپریالیسم-حکومت‌ها و نیروهای وابسته-استعمار نو و ب) سوسیالیسم موجود-حکومت‌ها و نیروهای دموکراتیک-امر ملی و دموکراتیک؛ الف) امپریالیسم-حکومت‌ها و نیروهای وابسته-استعمار نو: امپریالیسم به‌ویژه امپریالیسم آمریکا به‌منزله امری هم‌پیوند با بحران، تضاد، انحصار و فاشیسم داخلی بازنمایی می‌شود که با تداوم تشدید در بحران و تضادهای داخلی به سیاست‌هایی روی می‌آورد که شکل‌دهنده مفهوم امپریالیسم‌اند:

۱. سیاست نوآستعماری: امپریالیسم از طریق استقرار یا تثبیت حکومت‌های وابسته یا ایجاد انواع هم‌پیوندی‌های مبتنی بر سلطه-وابستگی و با همراهی سلطه‌گرانه با آن‌ها، توأمان سیاست‌هایی را دنبال می‌کند که همگی معطوف به کاهش تضادها و بحران‌های داخلی امپریالیسم‌اند؛ ۲. سیاست نظامی‌گری: افزایش تنش و خطر جنگ و نیز فروش تسلیحات و غارت منابع و ثروت ملی این کشورها؛ ۳. سیاست بسط سرمایه‌داری یا راه رشد سرمایه‌داری: استثمار و غارت (استعمار) منابع ملی این کشورها به‌منزله امری ارتجاعی و ضدملی؛ ۴. سیاست سرکوب و تفرقه: واکنش تقابلی امپریالیسم و حکومت‌های وابسته در برابر اعتراضات و مبارزات مردم و نیروهای ملی و دموکراتیک این کشورها با توسل به فاشیسم، سرکوب و تعرض به حقوق و آزادی‌های دموکراتیک آنان و نیز ایجاد تفرقه و اختلاف بین آنان از طریق سیاست ضدکمونیستی برای ازمیان‌بردن وحدتشان، تسهیل سرکوب و رفع موانع استثمار و غارت (استعمار) آن‌ها.

به این نحو، حزب توده امپریالیسم و حکومت‌های وابسته را به مفهوم کلی استعمار نو شامل بحران، انحصار و... پیوند می‌دهد (شکل ۱) و شبکه دلالتی امپریالیسم-حکومت‌های وابسته-استعمار نو به‌منزله یک کلیت هم‌پیوند، در جهت منافع آنان و در برابر، در

^۱ ارجاعات متن پلونوم پانزدهم حزب توده که در بخش توصیفی بدان اشاره شده است، همگی به‌طور جداگانه در یک ضمیمه الحاقی پیوست شده و نزد دفتر نشریه محفوظ است.

ضدیت و بر ضد منافع، تمامیت شبکه دلالی سوسیالیسم-حکومت‌ها و نیروهای ملی و دموکراتیک-امر ملی و دموکراتیک به تصویر کشیده می‌شود.

ب) سوسیالیسم موجود-حکومت‌ها و نیروهای دموکراتیک-امر ملی و دموکراتیک: سوسیالیسم موجود شامل سیستم، حکومت و کشورهای سوسیالیستی به‌ویژه شوروی و نیز طبقه کارگر و حزب مدعی نمایندگی آن، یعنی حزب کمونیستی است. این مفهوم، از سویی با برخی از مفاهیم مفهوم کلی ملی و دموکراتیک نظیر اتحاد، صلح، ترقی و رفاه به‌منزله مفهوم یا آرمانی تحقق‌یافته و از سوی دیگر، با مفاهیم انترناسیونالیسم و سوسیالیسم، به‌منزله آرمان‌هایی غایی پیوند می‌یابد. از این‌رو، سوسیالیسم موجود به‌منزله پیش‌برنده این آرمان‌های غایی در رأس این سلسله‌مراتب «تکامل» قرار می‌گیرد که با انواع سیاست‌های ضداستعماری در جهت تحقق آن آرمان‌ها در سطح جهانی می‌کوشد.

در کشورهای جهان سوم، نیروهای ملی و دموکراتیک به‌منزله هویت‌هایی طبقاتی به تصویر کشیده می‌شوند که یا به‌واسطه تمامیت شبکه امپریالیسم-حکومت‌های وابسته-استعمار نو طرد و به حاشیه رانده شده‌اند یا برای کسب استقلال و از رهگذر آن، تحقق امر ملی و دموکراتیک در حال مبارزه‌اند و به انحای مختلف با هم پیوند می‌یابند. سوسیالیسم موجود و مفاهیم آن به‌منزله پشتیبان و تقویت‌کننده این نیروها بازنمایی می‌شود؛ نظیر تأثیر برنامه صلح بر افزایش این مبارزات.

۱. سیاست وابستگی‌زدایی: هر جا نیروی ملی و دموکراتیک متحد شده‌اند، توانسته‌اند در برابر امپریالیسم و حکومت‌های وابسته به پیروزی و استقلال سیاسی دست یابند و با ایجاد حکومتی ملی و دموکراتیک به آزادی و دموکراسی دست یابند. حال سوسیالیسم موجود در هم‌پیوندی، همراهی و حمایت از این نیروها و حکومت‌های سوسیالیستی سیاست‌هایی را توأمان پیش می‌برد و با مفاهیم هم‌پیوند با آن سیاست‌ها پیوند می‌یابد؛ ۲. پیشبرد مشترک سیاست صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز لنینی؛ ۳. انتقال بی‌چشمداشت تجارب و فناوری و دستیابی به رونق، رفاه و پیشرفت و ترقی و استقلال ملی واقعی از طریق راه رشد غیرسرمایه‌داری؛ ۴. کاهش تضادها و رفع ضرورت سرکوب و تثبیت دموکراسی.

در اینجا مفاهیم کلی سوسیالیسم موجود و حکومت‌ها و نیروهای ملی و دموکراتیک به مفهوم کلی امر ملی و دموکراتیک شامل اتحاد، راه رشد غیرسرمایه‌داری ... پیوند می‌یابد (شکل ۱) و شبکه دلالی سوسیالیسم-حکومت‌ها و نیروهای ملی و دموکراتیک-امر ملی و دموکراتیک به‌منزله یک کلیت هم‌پیوند، در جهت منافع و آرمان‌های «ما» و در برابر، در ضدیت و بر ضد منافع، تمامیت شبکه دلالی امپریالیسم-حکومت‌های وابسته-استعمار نو به تصویر کشیده می‌شود.

در تقابل میان دو گفتمان در سطح جهانی، این دو شبکه دلالی در تقابل دوقطبی، مانند دو اردوگاه بر ساخته می‌شوند که هردو علیه هم، منافع هم و انگاره‌های بنیادین یکدیگر هستند. در این تقابل، اردوگاه امپریالیسم با شکست‌ها، ناکامی‌ها و در نتیجه افزایش بحران و در مقابل آن، اردوگاه سوسیالیستی، با پیروزی‌ها و کامیابی‌ها پیوند می‌یابد.

در سطح ملی، تقابلی متناظر با سطح جهانی میان نیز شامل دو مفصل‌بندی متقابل است: الف) شاه-امپریالیسم-استعمار نو و ب) طرد و به‌حاشیه‌راندگان.

الف) شاه-امپریالیسم-استعمار نو: در این روایت، رژیم شاه پیش از پیوند با استعمار، با بحران، اعم از بحران ناشی از عقب‌ماندگی شیوه تولید، تضاد (انقلاب‌های جهانی و خطر وقوع انقلاب، قیام دهقانان و حزب دموکرات آذربایجان و کردستان در جهت اجرای صحیح اصلاحات ارضی معطوف به منافع خلق)، و نیز انحصار قدرت و ثروت و سرکوب پیوند می‌یابد. در این روایت ابتدایی، رژیم شامل حکومت و هیئت حاکم (شامل سرمایه‌داران بزرگ و ملاکان) است.

۱. سیاست نواستعماری: این بحران و تضاد سبب شد رژیم شاه نیز مثل سایر حکومت‌های وابسته، در تمامی عرصه‌ها هم‌پیوند شود و با همراهی امپریالیسم، همان سیاست‌های مبتنی بر سلطه-وابستگی را در جهت کاهش تضادها و بحران‌های امپریالیسم، تثبیت کند، استقرار رژیم و بسط هیئت حاکم و تأمین منافع غارت‌گرانه آن‌ها در ایران در پیش گیرد و با مفاهیم استعمار نو پیوند یابد.
۲. سیاست نظامی‌گری: رژیم شاه در همراهی با امپریالیسم (مستشاران نظامی و تسلیحات) و پیروی از سیاست نظامی‌گری آن با افزایش تنش و خطر جنگ پیوند می‌یابد و در همراهی حکومت‌های وابسته نظیر سلطان قابوس و... با سرکوب و تعرض به خلق عرب، همچنین جنگ، از طریق سیاست تسلیحاتی با غارت منابع و ثروت ملی ایران پیوند می‌یابد.
۳. سیاست بسط سرمایه‌داری: سیاست‌های مختلف شاه-امپریالیسم نظیر اصلاحات ارضی، صنعتی‌سازی وابسته، نظیر صنایع وابسته کشت و زرع و وابسته‌سازی صنایع ملی و خصوصی‌سازی آموزش و درمان به‌منزله نوسازی (تغییر شیوه‌های تولید ارتجاعی سابق به سرمایه‌داری) وابسته (به شاه و امپریالیسم) و سرمایه‌دارانه (مبتنی بر راه رشد سرمایه‌داری) به تصویر کشیده می‌شود. وجه نوسازانه آن نظیر اصلاحات ارضی و ذوب‌آهن، به شوروی، فشار حزب توده و نیروهای ملی و دموکراتیک برای تغییر و اصلاحات واقعی در جهت منافع واقعی مردم نسبت داده می‌شود. اما وجه وابستگی و سرمایه‌دارانه آن، مانند امری معطوف به منافع شاه و هیئت حاکم، منافع امپریالیسم و سرمایه‌داران امپریالیستی، و از این‌رو مانند امری ضدملی به تصویر کشیده می‌شود.

این سیاست‌ها مبتنی بر تضاد هستند. از این‌رو موجب انشقاق و دوپارگی در جامعه و شکل‌گیری دو قطب اقلیت ممتاز-اکثریت محروم در جامعه می‌شوند. این سیاست معطوف به منافع آن قطب ممتاز، یعنی بخشی از هیئت حاکم (سرمایه‌داران و زمین‌داران بزرگ) و در رأس آنان شاه و دربار و استثمار، استعمار و غارت ایران و منابع ملی، و بر ضد منافع بورژوازی ملی و اکثریت محروم، یعنی زحمت‌کشان است. همچنین این راه رشد از طریق سیاست بسط حکومت و حامی‌پروری رژیم، نظیر اعطای امتیازات و وام‌ها و غیره به هیئت حاکمه، معطوف به منافع بخش دیگری از هیئت حاکمه، یعنی قشر فوقانی بوروکراسی کشوری و لشکری و عناصر وابسته به آن‌ها است؛ اقلیتی که همراه با حکومت مشغول تاراج، استثمار و غارت به نفع خود، حکومت و امپریالیسم هستند.

از سوی دیگر، غارت موجب تحمیل فقر و فلاکت و محرومیت به مردم و خلق ایران، کارگران و زحمت‌کشان شده و به دلیل کاهش انباشت و محدود ساختن نیروهای مولد موجب پسرقت و عقب‌ماندگی کشور، و نیز تشدید جهات ضددموکراتیک و ارتجاعی رژیم و تثبیت بحران و وابستگی شده است.

۴. در تقابل با تمامی اشکال بروز نارضایتی‌ها علیه سیاست‌های استعماری و پیامدهای آن، رژیم با همراهی امپریالیسم (مستشاران امنیتی و ساواک)، با شیوه‌های فاشیستی، به سرکوب تمامی نیروهای ملی و دموکراتیک و تعرض به حقوق و آزادی‌های دموکراتیک آنان می‌پردازد. همچنین رژیم با پیروزی از سیاست‌های ضدکمونیستی و تفرقه‌افکنی امپریالیستی علیه در میان زحمت‌کشان و سایر نیروهای ملی و مترقی ایران، راه سرکوب معطوف به رفع موانع غارت (استثمار و استعمار نو) و تثبیت بحران و وابستگی را می‌گشاید.

این گفتمان، برخی از این دال‌ها (سوژه‌ها) را در متن مقوله‌بندی می‌کند: دال کلی رژیم شاه شامل الف) حکومت، شامل شاه، و نظام اداری لشکری و کشوری و ب) هیئت حاکمه به‌منزله پایگاه اجتماعی حکومت شامل کلیه طبقات ممتاز، اعم از سرمایه‌داران و زمین‌داران بزرگ، قشر فوقانی بوروکراسی کشوری و لشکری و عناصر وابسته به آن‌ها، اعم از درجه‌داران و نظامیان و کارمندان اداری رده‌بالا و تکنوکرات‌های رأس هرم شرکت‌های خصوصی و دولتی، و درنهایت شاه و دربار در رأس هیئت حاکمه است. همان‌طور که می‌بینیم، هیئت حاکمه به دلیل اجرای سیاست‌های وابستگی-سلطه از روایت ابتدایی بسط‌یافته‌تر است.

در این روایت، تمامیت شبکه دلالتی رژیم شاه-امپریالیسم و در برخی موارد حکومت‌های وابسته-استعمار نو هم‌پیوند با هم و در جهت منافع آنان، در ضدیت و بر ضد منافع، تمامیت ایران، مردم ایران، نیروهای ملی و دموکراتیک ایران و آرمان ملی و دموکراتیک آن‌ها، و در کل، بر ضد سوسیالیسم، نیروها و حکومت‌های ملی و دموکراتیک جهان و کل بشریت به تصویر کشیده می‌شود.

ب) طرد و به‌حاشیه‌راندگان: به‌طور کلی در این متن، تمامی این دال-سوژه‌ها به‌منزله قشر، طبقه یا نیروهایی به تصویر کشیده می‌شوند که یا به‌واسطه تمامیت شبکه شاه-امپریالیسم-استعمار نو، از جمله استثمار، غارت، محرومیت و سرکوب، طرد و به حاشیه رانده شده‌اند یا نیروهایی که در عین اختلاف، پراکندگی و عدم اتحاد، در حال مبارزه با آن هستند. این سوژه‌ها بسیارند؛ بنابراین، این گفتمان از طریق پیوند میان طبقات، منافع طبقاتی و گرایش سیاسی آنان به مقوله‌بندی آن‌ها می‌پردازد:

«نیروهای ملی و دموکراتیک»: ۱. «زحمت‌کشان»: شامل کارگران، اکثریت دهقانان، روشنفکران، کارمندان و پیشه‌وران؛ ۲. «بورژوازی ملی»: شامل برخی سرمایه‌داران ملی بزرگ (قشرهای ملی بورژوازی)، و خرده‌بورژوازی، یعنی اکثریت سرمایه‌داران کوچک و متوسط و کسبه.

زحمت‌کشان همان اکثریت محروم هستند. در این بین، در درجه نخست، کارگران و سپس اکثریت دهقانان کم‌زمین یا بی‌زمین یا کارگر کشاورزی هستند. سوژه‌هایی که بیشترین طرد، یعنی استثمار و غارت مضاعف و فقر را تجربه کرده‌اند. از این‌رو، رکن و استخوان‌بندی مبارزات نامیده می‌شود. سپس استدلال می‌کند که این سوژه‌ها براساس وضعیت طبقاتی و طردهای متعاقب آن، خواهان آرمان‌هایی نظیر استقلال، ترقی، دموکراسی، عدالت و آزادی هستند و در حال مبارزه با رژیم و امپریالیسم‌اند. سایر سوژه‌ها شامل پیشه‌وران (خرده‌بورژوازی) و سپس روشنفکران، از جمله اکثریت کارمندان و کارکنان رده‌پایین ادارات خصوصی و دولتی و دانشجویان هستند. این سوژه‌ها دو دسته‌اند. برخی به‌دلیل وضعیت طبقاتی‌شان و متعاقباً تجربه همان استثمار و فقر، به همان آرمان‌ها گرایش دارند و هم‌پیوند با طبقه کارگر و در زمره زحمت‌کشان دانسته می‌شوند: برخی نظیر دانشجویان یا درجه‌داران میهن‌پرست که به‌دلیل گرایش به آن آرمان‌ها و (و یا) ضدیت با شاه و امپریالیسم هم‌پیوند و در زمره آنان.

«بورژوازی ملی»، اعم از سرمایه‌داران بزرگ، متوسط و خرده‌بورژوازی (کسبه): اغلب در متن به‌عنوان سایر نیروهای ملی و دموکراتیک به آن‌ها ارجاع داده می‌شود؛ کسانی که هرچند تحت استثمار نیستند، اما منافع طبقاتی‌شان در ضدیت با سرمایه‌داری وابسته است. از این‌رو، در ضدیت با رژیم و امپریالیسم، و خواهان استقلال ملی و دموکراسی و ترقی جامعه هستند.

اما هنوز سه دسته دال دیگر نیز دیده می‌شوند: دسته نخست، مردم و زنان. دال مردم اعم از خلق، توده‌های مردم، مردم زحمت‌کش به همان سوژه زحمت‌کشان ارجاع دارند. زنان نیز در این تصویر، هویت مستقلی ندارند و به‌منزله زنان زحمت‌کش به رسمیت شناخته می‌شوند (رفقای زن، زنان زحمت‌کش و...)، نه زنان به‌طور کلی. دسته دوم، نیروهای آزادی‌خواه، مترقی، ضدامپریالیسم و... که از پیوند نیروهای ملی و دموکراتیک با آرمان‌های ترقی و آزادی و... بر ساخت شده و از این‌رو، همان نیروهای ملی و دموکراتیک هستند (جانشینی صفت به‌جای اسم). دسته سوم، زندانیان سیاسی (شامل همه آن‌ها) که هویتی بر ساخت شده از سرکوب مبارزات همان نیروها در راه همان آرمان‌ها توسط شاه هستند.

بدین‌سان تمامی آن‌ها مانند نیروهایی که در عین پراکندگی و اختلاف پیوندهای طبقاتی مشترکی دارند، خواهان سرنگونی رژیم‌اند و آرمان‌های ملی و دموکراتیک در سر دارند، به تصویر کشیده می‌شوند.

ادعای نمایندگی و بر ساخت استعاره: ادعای نمایندگی: حزب توده بارها خود را نماینده طبقه کارگر می‌نامد و از روایت وضعیت موجود، این گزاره‌ها را نتیجه می‌گیرد: ۱. نیاز جامعه و نیروهای ملی و دموکراتیک به انقلاب برای رسیدن به مطالباتش؛ وجود

شرایط عینی: پیروزی‌های اردوگاه سوسیالیسم؛ عدم تکمیل شرایط ذهنی: عدم اتحاد نیروها، اختلافات ایدئولوژیک و اختلاف بر سر شیوه مبارزه؛ ۲. ضرورت یک برنامه عمل مشترک پوشش‌دهنده تمامی آن مطالبات که می‌تواند در عین وجود اختلافات ایدئولوژیک موجب وحدت، اعتلای انقلابی، تسریع انقلاب و به‌بارنشستن آن، یعنی رسیدن سوژه‌ها به مطالباتشان شود؛ ۳. تعیین برخی از وظایف برای خودش: نظیر تلاش برای رفع اختلافات از جمله انقلابی‌خواندن هردو شیوه مبارزه مسالمت‌آمیز-غیرمسالمت‌آمیز؛ ایجاد وحدت و جبهه واحد نیروهای ملی و دموکراتیک؛ افشای پیوندهای مختلف شاه، امپریالیسم و استعمار نو علیه منافع ایران، مردم و نیروهای ملی و دموکراتیک ایران و منطقه؛ رد ادعاهای شاه، نظیر ملی‌گرایی یا ایجاد رفاه برای مردم و درنهایت رد ادعای شاه درمورد انقلاب سفید و حرکت به‌سوی تمدن بزرگ؛ ۴. ارائه برنامه عمل.

برساخت استعاره: در اینجا به کمک همان الگوی روایی سوسیالیسم موجود با دولت‌های ملی و دموکراتیک در سطح جهانی می‌گویند شرط رسیدن به آرمان‌های ملی و دموکراتیک، انقلاب و ایجاد یک جمهوری ملی و دموکراتیک مشابه الگوی فوق است. همچنین آن را ابزاری برای پیوند و اتحاد میان سوژه‌های زحمت‌کشان و بورژوازی ملی، در جهت منافع آنان و محقق‌شدن پیش‌شرط وحدت می‌داند.

علاوه‌براین با برداشتی مرحله‌ای از انقلاب، این تصویر آرمانی را گامی برای رسیدن به آرمان غایی سوسیالیسم نهایی می‌داند. به این ترتیب، امر ملی و انترناسیونالیسم و منافع دو سوژه فوق را در یک راستا قرار می‌دهد. با این استدلال‌ها، تصویر آرمانی خود را براساس آن الگوی ارتباطی ترسیم می‌کند. باین‌حال در پایان می‌گوید که راه رشد غیرسرمایه‌داری را شرط ائتلاف با سایر گفتمان‌های سیاسی قرار نمی‌دهد. باین‌حال، این امر را در ترسیم الگوی آرمانی پیشنهادی دخالت نمی‌دهد.

مفصل‌بندی گفتمانی شیوه آرمانی اداره جامعه: جمهوری ملی و دموکراتیک، از طریق جایگزینی مردم (نیروهای ملی و دموکراتیک) به‌جای هیئت حاکم، به دموکراسی و رعایت حقوق و آزادی‌های سیاسی دموکراتیک این نیروها از جمله تعیین تمامی مسئولین قضایی، مقننه و دولت با رأی مستقیم مردم، الغای قوانین سرکوب‌گرانه منافی این آزادی‌ها و حقوق، تضمین حقوق آزادی بیان، تشکل، تجمع، اعتصاب و اعتراض پیوند می‌یابد. این دولت-مردم با کمک سوسیالیسم، سیاست‌های زیر را پیش می‌برد: ۱. وابستگی‌زدایی: قطع روابط وابستگی و غارت امپریالیستی، و بدین طریق، ایجاد استقلال سیاسی که همراه با امر دموکراتیک به سود بورژوازی ملی و تمامی مردم زحمت‌کشان است؛ ۲. برنامه صلح و همزیستی یا جنگ و کمک به امنیت منطقه، همبستگی با نیروهای ملی و دموکراتیک جهان و انباشت ثروت ملی؛ ۳-الف) پیشبرد راه رشد غیرسرمایه‌داری و انتقال بی‌چشمداشت فناوری شوروی به ایران؛ بسط و بازسازی علمی صنعت، فناوری و تجارت داخلی به سود کشور، درنتیجه افزایش انباشت و رشد فناوری که از سویی موجب ترقی و رونق و آبادی و پیشرفت جامعه و بهبود وضعیت مردم و زحمت‌کشان می‌شود و از سوی دیگر، با حذف سرمایه‌داری وابسته، در جهت منافع بورژوازی ملی است؛ ۳-ب) ملی و مردمی‌سازی اقتصاد از طریق راه رشد غیرسرمایه‌داری، نظیر اصلاحات ارضی، ایجاد تعاونی‌های کشاورزی و بازتوزیع زمین‌ها بین دهقانان، حمایت از تولیدات دهقانی-کشاورزی و بازدولتی‌سازی، ملی‌سازی و استفاده بخردانه از آن منابع ملی نظیر صنایع بزرگ، معادن اعم از نفت و گاز، جنگل‌ها و نظیر آن، و توزیع برابر و مناسب منابع ملی به سود زحمت‌کشان پیش می‌رود. ۳-ج) دولتی و ملی‌سازی امر اجتماعی: از جمله تعیین وظایف دولت در ارائه خدمات بهداشتی-درمانی، آموزشی فرهنگی، مسکن و اشتغال رایگان یا ارزان؛ بهبود قانون کار و... که موجب رفاه و عدالت و رفع محرومیت‌های زحمت‌کشان و در کنار سایر سیاست‌ها موجب دستیابی ایران به استقلال ملی واقعی و درنتیجه ۴. دموکراسی واقعی یعنی کاهش ضرورت ساختاری سرکوب می‌شود.

بدین‌سان، حزب توده «کلیه طبقات، قشرها و عناصر ملی و مترقی کشور و همه خلق‌های ایران را فرامی‌خواند که در زیر درفش این برنامه که تنها راه تأمین آزادی و سعادت مردم ایران است، گرد آیند و مبارزه کنند».

۴-۲. تحلیل متن

تحلیل مفصل‌بندی حزب توده از وضع موجود ایران: دال مرکزی؛ در این توصیف یا روایت، رژیم شاه-امپریالیسم و حکومت‌های وابسته-استعمار نو در کانون حوزه گفتمانی قرار می‌گیرند که در آن بین می‌توان شاه را دال ارشد آن نامید. در اینجا سایر دال‌ها، چه سوژه‌ها و چه مفاهیم فرعی ذیل استعمار نو نظیر جنگ، استثمار و... از طریق زنجیره‌های هم‌ارزی و تفاوت به آن کانون و دال ارشد پیوند می‌یابند و به وقته تبدیل می‌شوند.

آن‌ها در برابر ما؛ آن‌ها: این گفتمان، با ارجاعات دلالی و زنجیره‌های هم‌ارزی و تفاوت، به تفاوت میان انبوهی از دال-سوژه‌های مختلف اشاره می‌کند. اما از آنجا که تفاوت‌ها بسیارند، برای جلوگیری از اغتشاش معنا، به هم‌ارزی میان آن‌ها می‌پردازد و آن‌ها را در مقوله‌هایی فراخ و فراخ‌تر قرار می‌دهد تا به دال ارشد شاه پیوند یابند و هویتشان به‌طور موقت تثبیت شود و به عنصر تبدیل شوند. تمامی آن‌ها به‌منزله اقلیتی ممتاز، در حوزه گفتمانی حول دال ارشد هویت‌بخشی می‌شوند. ما: «ما»یی که در این تصویر در تقابل با «آن»‌ها هویت‌بخشی شده، مایی رانده‌شده به حوزه گفتمان‌گونگی گفتمان حاکم، متشتت و پراکنده است؛ تصویری چهل‌تکه در آیینۀ شکسته. به همین دلیل، برای انسجام‌بخشی به «ما»، همچنین جلوگیری از تبدیل‌شدن «ما» به وقته و در پی آن دال شناور، با برداشتی ارتدوکسی و ذات‌گرایانه میان هویت‌ها (طبقات) و گرایش طبقاتی و از طریق هم‌ارزی میان آن‌ها، و امحاء هویت آنان (به‌ویژه زنان) در دال‌هایی کلی‌تر، این مای متکثر را مانند مورچگانی گرفتار شده در سیل به هم پیوند می‌زند تا در برابر «آن»‌های دارای مرکز، همچون «مایی» یک‌ه و یک‌دست به‌نظر آیند. «ما»یی که اکثریت محروم و تحت ستم نامیده می‌شود؛ نیروهای ملی و دموکراتیک، همسو با سایر نیروهای تحت ستم جهان؛ «ما»یی بزرگ و جهانی. باین‌حال، هنوز این ما، هم دو تکه (زحمت‌کشان و بورژوازی ملی) است و هم بی‌کانون و بی‌مرکز. به این ترتیب، این گفتمان، در عین هم‌ارزی به منطق تفاوت، یعنی تفاوت میان سوژه‌های خودی («ما») نیز که برای این همذات‌پنداری و هم‌ارزی لازم است، می‌پردازد.

مفهوم کانونی استعمار نو: در این روایت، مفهوم استعمار نو از طریق ارجاعات دلالی بین دال‌های مختلف بر ساخت شده و از طریق هم‌پیوندی با شاه-امپریالیسم و سیاست‌ها و پیامدهای آن‌ها به کانون این روایت سوق یافته است.

تحلیل ادعای نمایندگی و بر ساخت استعاره «انقلاب یا جمهوری ملی و دموکراتیک ایران»: روایت وضع موجود بر نظریات و گفتمان‌های علمی جامعه‌شناسی تضاد (مارکس و نظریه امپریالیسم لنین) استوار شده است. باین‌حال، حزب توده این نظریه‌مندی گفتمان خود را پنهان می‌سازد و آن استعاره و تصور آرمانی را نیز برخاسته از همان روایت و محصول مطالعات عینی وضعیت ایران و جهان بازنمایی می‌کند.

همچنین لنین از لزوم اتحاد، عدم امکان اتحاد ایدئولوژیک و در نتیجه نقش یک برنامه عملی ائتلافی در اتحاد نیروها برای رسیدن به اهدافشان سخن می‌گوید. او انقلاب بورژوا دموکراتیک و برقراری دموکراسی لیبرال را راهی برای تبلیغ و سازمان‌دهی‌ای می‌داند که در شرایط دیکتاتوری فراهم نیست، نه آرمانی مطلوب. اما این گفتمان با فهم ارتدوکسی یا غیرگفتمانی و غیردیالکتیکی از طبقه (بنگرید به لاکلائو و موف، ۲۰۰۱: ۷-۳۶) و پیوند آن با گرایش سیاسی، بر آن بود که استعاره ملی دموکراتیک در جهت منافع و علایق بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی ایران است. بدین ترتیب، با طرح ایده مرحله‌ای‌بودن انقلاب، این استعاره را برای «هویت»

(طبقه) کارگر نیز مفید نشان داد. نگاهی بینامتنیتی به مفصل‌بندی ابتدایی گفتمان این حزب نشان می‌دهد این امر مبتنی بر نوعی جابه‌جایی مرکز و کانون این گفتمان، از اسطورهٔ سوسیالیسم به استعارهٔ دورگهٔ ملی-دموکراتیک بود (تودوروف، ۱۳۹۱: ۱۱۹). نوعی پایین‌کشیدن خود در حد مطالبات سوژه‌ها به جای ارتقای مطالبات آن‌ها، نوعی کالایی‌سازی معنا و امر سیاسی؛ چیزی که بعدها موجب ازجاکندگی مرکزیت این گفتمان شد.

همچنین تلاش برای رفع اختلاف بر سر مبارزهٔ مسالمت‌آمیز/غیرمسالمت‌آمیز، با برداشتن این تضاد و پیوند هردو با مفهوم انقلابی‌گری، هرچند به‌ظاهر تلاش برای اتحاد (/اختلاف و تفرقه) بود، اما به‌طور بینامتنی درمی‌یابیم که در واکنش و برای خنثی‌سازی غیرانقلابی خواندن این حزب، توسط گفتمان رقیب، به‌دلیل بی‌عملی آن در مقابل کودتاچیان ۱۳۳۲ و متعاقباً پیوند آن با مفهوم غیرانقلابی و فرصت‌طلبی بوده است.

تحلیل مفصل‌بندی حزب توده از وضعیت آرمانی (شیوهٔ ادارهٔ جامعه): در این تصویر آرمانی، دال ارشد، ایده و استعارهٔ «امر ملی دموکراتیک» است که سه دال کلی امر ملی و دموکراتیک، نیروها و نظام ملی و دموکراتیک، و درنهایت سوسیالیسم موجود (به‌ویژه شوروی) حول آن شکل می‌گیرند و در کانون حوزهٔ گفتمانی قرار می‌گیرند. در اینجا سایر مفاهیم فرعی ذیل هرکدام از این دال‌های کلی، به‌ویژه سیاست‌ها و نیروهای ملی و دموکراتیک جمهوری دموکراتیک، و نیز مفاهیم فرعی دال کلی ملی و دموکراتیک، از جمله صلح، ترقی، پیشرفت، رفاه و آبادی و... از طریق زنجیره‌های هم‌ارزی و تفاوت به کانون این گفتمان و دال ارشد آن پیوند می‌یابند و به‌وقته تبدیل می‌شوند. همچنین این پیشرفت، رفاه و ترقی از طریق پیوند با سوسیالیسم میسر می‌شود. بدین‌سان هر سه دال کلی در دال ارشد، به هم گره می‌خورند و گره‌گاه مشترکی ایجاد می‌کنند: دال ارشد.

ما در برابر آن‌ها؛ حال این دال‌ها از طریق زنجیره‌های هم‌ارزی، نظیر انواع سیاست‌های ملی دموکراتیک ترقی‌خواهانه و مبتنی بر رفاه، به جمهوری ملی و دموکراتیک و از آن طریق به دال ارشد پیوند یافته‌اند؛ مایی به‌هم‌پیوسته و دارای کانون شده‌اند؛ مورچگانی به‌هم‌پیوسته که در آن سیل ویرانگر به سنگ‌صخره‌ای تکیه زده‌اند. مایی که مانند طغیان خودآگاه بر ناخودآگاه، از زیر حوزهٔ گفتمان‌گونی به سطح می‌آید و علیه وضع موجود شورش می‌کند. همچنین به کمک این استعاره، این «ما» با روایت «ما»ی جهانی، یعنی سایر نیروها در حکومت‌های دموکراتیک موجود نیز پیوند یافت و بدین‌سان، «ما»ی بزرگ آن‌ها فراخ‌تر شد.

مفهوم کانونی امر ملی و دموکراتیک

آرمان ملی و دموکراتیک، اینجا نه به شکل نوعی فقدان یا آرمان‌هایی نامنسجم، که در پیوند با دال کلی جمهوری ملی و دموکراتیک و سیاست‌ها و پیامدهای آن، به یک دال قابل تحقق، منسجم و گره‌خورده به یکدیگر متجلی می‌شود و به کانون این روایت سوق یافته است.

این پیوندها، جز با شالوده‌شکنی درونی از این مفاهیم میسر نمی‌شد. بدین‌سان این دال‌ها در این شبکهٔ ارتباطی، مدلول‌ها و معنایی نوین می‌یابند؛ برای مثال ترقی از طریق استقلال به امر ملی، و از طریق راه رشد غیرسرمایه‌داری و ارتباط با شوروی، با صلح، پیشرفت، ترقی و حفظ منابع ملی (امر ملی) پیوند می‌یابد. امر دموکراتیک، یعنی یگانه‌شدن دولت-ملت، و امر رفاه یعنی ملی‌سازی امر دولتی که با دموکراتیک‌شدن آن در ارتباط است و... .



٤-٣. تفسير متن

مفصل‌بندی معنایی گفتمان پهلوی دوم: شاه با مفصل‌بندی وضعیت پیشین (گذشته نزدیک) ایران و مردم ایران و پیوند آن با عقب‌ماندگی و بی‌تمدنی (عقب‌ماندگی صنعتی و فرهنگی نظیر فقدان دانش، بهداشت و سلامت) آن را غیریت‌سازی کرد. در گفتمان معنایی‌اش خود را با تمدن کهن ایران و تمدن غربی پیوند زد و با نوعی ادعای نمایندگی، خود را به‌منزله یک پیشوا و نماینده ایران و مردم ایران برای گذار از این عقب‌افتادگی و رسیدن به وضعیت آرمانی (دروازه‌های تمدن) معرفی کرد. همچنین از طریق انواع سیاست‌ها نظیر حق رأی زنان، بهداشت و آموزش عمومی، صنایع ملی، صنعتی‌سازی، اصلاحات ارضی، پرداخت سود به کارگران، ژاندارمی منطقه و نظیر آن، از سویی خود و گفتمان معنایی خود را با امر ملی، رفاه، آبادی، ترقی، پیشرفت، تمدن، صلح و امنیت و از سوی دیگر با مردم، زنان، کارگران، دهقانان، کارمندان و سایر هویت‌ها پیوند زد. به‌علاوه سوژه‌های مخالف خود، مخالف این سیاست‌ها و گفتمان معنایی خود را مانند اقلیتی ارتجاعی، خرابکار و عقب‌مانده هویت‌بخشی و به حوزه گفتمان‌گونگی طرد کرد. بدین‌سان، خود و مفهوم تمدن را در کانون گفتمان معنایی خود قرار داد و با پیوند خود با انگاره ایران کهن، جامهٔ تداوم پوشید. خود و گفتمانش را مانند امری مبتنی بر حضور (ترقی و پیشرفت و...) هویت‌بخشی کرد. گفتمانش را هم‌پیوند و در جهت منافع کارگران، مردم و... مفصل‌بندی کرد و دیگری یا مخالفان خود (در گفتمان‌گونگی) را به سوژه‌هایی قلیل و مبتنی بر غیاب (ارتجاع، پسرفت و خرابکاری) فروکاست. به این ترتیب، با برتن‌کردن ردای هژمونیک (شمول عام) خود را برجسته‌سازی و دیگری را غیریت‌سازی کرد و توانست پیوند این دال‌ها در شبکه گفتمان معنایی خود را موقتاً تثبیت کند و نوعی انسداد معنایی به‌وجود آورد.

تحليل منطق حاکم گفتمان معنایی حزب توده ایران

منطق حضور، مفصل‌بندی و شالوده‌شکنی: براساس انگاره «متافیزیک حضور دریدا» می‌توان گفت در روایت این گفتمان از وضع موجود تمامی مفاهیم استعمار نو مبتنی بر غیاب هستند و مفاهیمی که طرد می‌شوند مبتنی بر حضور؛ برای مثال، وابستگی -

سلطه، جنگ، غارت، فقر و فلاکت، دیکتاتوری و... غیاب استقلال، صلح، رونق، رفاه، ترقی، و دموکراسی هستند. یک سو «آنها»، مبتنی بر غیاب و نیستی و تباهی و شر و دیگر سو «ما» مبتنی بر حضور و هستی و آبادانی و خیر.

از طریق بینامتنیت، یعنی مفصل‌بندی گفتمان معنایی پهلوی دوم (به‌اختصار گفتمان شاه یا شاه) درمی‌یابیم شاه تلاش کرد خود را با مفهوم کانونی تمدن و مفاهیم فرعی آن (صلح، امنیت، ترقی و...) پیوند زند. حال این گفتمان درواقع هسته مرکزی گفتمان شاه است و اسطوره تمدن آن را شالوده‌شکنی می‌کند. این دال-مفاهیم را از آن جدا می‌کند، و در عوض، مفاهیم ضدش را به آن پیوند می‌زند. بدین‌سان ردای نیکی، خیر و حضور را از تن شاه بیرون می‌آورد و جل‌پاره تباهی، شر و نیستی‌آفرینی را بر تن آن می‌کند. از این‌رو این پیوند، هم تلاشی است در جهت شکستن شالوده‌ها و برهم‌زدن نظم معنایی گفتمان شاه، هم غیریت‌سازی شاه-امپریالیسم (در روایت وضع موجود) به‌منزله شر و تباهی، و هم شکستن شالوده اسطوره‌ای که به‌واسطه آن، ادعای نمایندگی و گفتمان معنایی خود را نظم بخشیده است، یعنی اسطوره تمدن.

از سوی دیگر، در تصویر این گفتمان از وضع آرمانی (شیوه پیشنهادی اداره جامعه)، کاملاً برعکس، این گفتمان خود را با اسطوره سوسیالیسم و نیز استعاره کانونی امر ملی و دموکراتیک و مفاهیم فرعی آن (استقلال، دموکراسی، ترقی، رفاه و...) پیوند می‌زند. به این ترتیب، مفاهیم مبتنی بر حضور در کانون این گفتمان قرار می‌گیرند و مفاهیمی که طرد می‌شوند (وابستگی-سلطه، دیکتاتوری، ارتجاع، فقر و...) مبتنی بر غیاب‌اند. بدین‌سان، این گفتمان جامعه خیر، نیکی و هستی‌آفرینی را بر تن اسطوره خود می‌کند و آن را در کانون گفتمان خود قرار می‌دهد. در این تصویر، دیگر شاهد فقدان مفاهیم مبتنی بر حضور نیستیم، بلکه امکانی برای تحقق آن به تصویر می‌آید.

منطق تداوم: این مفصل‌بندی، از سویی (در روایت وضع موجود) با اشاره به سابقه مبارزات مبتنی بر امر دموکراتیک و رفاه و آزادی در ایران (کوردستان و آذربایجان) علیه رژیم، شکست‌های حکومت‌های وابسته-امپریالیسم در سطح جهانی و نیز بر شکستن جداکردن انگاره تمدن کهن ایرانی از گفتمان معنایی شاه، انگاره تداوم آن را به چالش می‌کشد. از سوی دیگر، از طریق تصویر پیوند دال کانونی جمهوری ملی و دموکراتیک ایران (در تصویر آرمانی) با سایر حکومت‌های ملی و دموکراتیک هم‌پیوند با شوروی (در روایت وضع موجود) و همچنین تداوم «ما»ی ملی و دموکراتیک ملی کنونی با «ما»ی تاریخی (کوردستان و آذربایجان) و نیز «ما»ی جهانی، خود را امری جهان‌شمول و تاریخی جلوه می‌دهد که تا سرتاسر جهان و یک دوره تاریخی طولانی تداوم و امتداد یافته است و به این صورت، جامعه تداوم می‌پوشد.

منطق عینیت، خودآگاهی و رهایی‌بخشی در برابر ناعقلانیت، ناآگاهی و اسارت‌بخشی: این گفتمان با پنهان‌سازی نظریه‌مندی مفصل‌بندی خود در تصویر وضع موجود، مفصل‌بندی خود از وضع موجود و از این‌رو یگانه ساختار تحلیلی و روایی ممکن از وضع موجود را امری عینی و علمی جلوه می‌دهد. از سوی دیگر با همین پنهان‌سازی نظریه‌مندی تصویر آرمانی و ادعای مبتنی بودنش بر آن تصویر عینی و علمی تکین از ایران و جهان تلاش می‌کند تصویر آرمانی خود را یگانه تصویر آرمانی، اما عینی، علمی، عقلانی و ممکن نشان دهد که می‌توان برای برون‌رفت از آن طردها و نابرابری‌ها بدان تکیه کرد.

همچنین در روایت وضع موجود، گفتمان حاکم را امری ناعقلانی و مربوط به ناخودآگاه جلوه می‌دهد که مانند ایدئولوژی آلتوسری، انبانی از نابرابری‌ها، ستم‌ها و طردها، و نیز نفرت‌ها و ترس‌های پنهان و آشکار را در ناخودآگاه جمعی حوزه گفتمان‌گونی انباشت کرده (برتنس، ۱۳۸۷: ۱۸۸) و مردم و نیروهای ملی و دموکراتیک را سوژه‌هایی مملو از امیال سرکوب‌شده در این ناخودآگاه (حوزه گفتمان‌گونی) کرده است. از سوی دیگر، مفصل‌بندی آرمانی پیشنهادی خود را امری عقلانی و مربوط به آگاهی جلوه می‌دهد که

مردم و نیروهای ملی و دموکراتیک می‌توانند به کمک آن و آگاهی‌بخشی‌ای که این تصویر آرمانی ایجاد می‌کند، امکانی برای شورش و طغیانی متحد و رهایی پیدا کنند. بدین‌سان مانند سوژه‌هایی از سطح ناخودآگاه (حوزه گفتمان‌گونگی) به سطح بیابند و نظم حاکم را بر هم بزنند. به این ترتیب ردای عینیت، عقلانیت، آگاهی، خودآگاهی و رهایی‌بخشی را از تن گفتمان حاکم (در مفصل‌بندی معنایی پهلوی دوم) بیرون می‌آورد و بر تن خود می‌کند و جل‌پاره ناعقلانیت، ناآگاهی و اسارت‌بخشی را بر تن گفتمان حاکم می‌کند.

منطق هژمونیک: این گفتمان، وضع موجود را امری تقابلی مفصل‌بندی می‌کند که در آن تمامیت شاه-امپریالیسم-استعمار نو، بر ضد، در ضدیت و علیه منافع نیروهای ملی و دموکراتیک، اعم از زحمت‌کشان و بورژوازی ملی و آرمان سرکوب‌شده ملی و دموکراتیک آن‌ها است. از طریق بینامتنیت درمی‌یابیم که این تصویر فقط به شالوده‌شکنی مفاهیم هم‌پیوند با دال مرکزی گفتمان معنایی پهلوی دوم نمی‌پردازد، بلکه با مفصل‌بندی وضعیتی که در آن، «ما» یعنی اکثریت مردم، کارگران، کارمندان و... به حوزه گفتمان‌گونگی طرد شده‌اند، سوژه‌هایی (مردم، کارگران و...) را نیز که شاه با اسطوره تمدن و پیشوایی خود مدعی نمایندگی‌شان بود از او جدا می‌کند. با شکستن شالوده ارتباط میان شاه-تمدن-مردم، از سویی ادعای شمول عام و هژمونیک‌بودن آن را در سطح معنایی در هم می‌شکند و از سوی دیگر، شاکله و نظم گفتمانی آن را دچار بحران می‌کند. به‌علاوه در تصویر آرمانی خود، با کمک استعاره دورگه امر ملی و دموکراتیک و از رهگذر آن، نظام جمهوری ملی و دموکراتیک، الگوی آرمانی خود را مانند کلیتی در جهت منافع و برآورده کردن نیازها و مطالبات و آرمان‌های نه‌تنها کارگران، بلکه کلیه زحمت‌کشان، بورژوازی ملی ایران و فراتر از آن، تمامی مردم و خلق ایران جلوه می‌دهد.

مهم‌تر از آن اینکه دال ارشد امر ملی و دموکراتیک و مفاهیم فرعی آن نظیر ترقی، رفاه و آزادی و سوژه‌هایی که در پیوند با آن برمی‌سازد، یعنی نیروهای آزادی‌خواه، ترقی‌خواه، ملی و دموکراتیک و... از مرزهای گفتمانی این گفتمان فراتر می‌روند و در سایر حوزه‌های گفتمانی رقیب مخالف رژیم شاه نیز سرریز می‌کنند؛ برای مثال، کلیه سوژه‌هایی را نیز که خود را مترقی، آزادی‌خواه، میهن‌پرست و... هویت‌بخشی کرده‌اند، فرامی‌خواند تا در جهت رسیدن به آرمان‌های خود به آن بپیوندند.

درواقع، این گفتمان در روایت خود از وضع موجود، بر آن است تا نشان دهد رژیم شاه در پیوند با امپریالیسم و حکومت‌های وابسته نتایج و پیامدهای مبتنی بر استعمار نو را به بار می‌آورد که به زیان نیروهای ملی و دموکراتیک ایران هستند. درنتیجه تصویری آرمانی برای اداره جامعه برمی‌کشد که در آن، سوژه‌های ضد آن (نیروهای ملی و دموکراتیک) با ایجاد سیستم و سیاست‌های ضد آن (جمهوری ملی و دموکراتیک هم‌پیوند با سوسیالیسم موجود) نتایج و پیامدهای ضد آن (امر ملی و دموکراتیک) را به بار خواهند آورد که در جهت منافع آنان است؛ چیزی که محقق منطق اقتصاد گفتمان نامیده است.

به این ترتیب، گفتمان خود را امری مبتنی بر عقل و خرد، و انتخابی عقلانی بازمی‌نماید و طیف کثیری از سوژه‌ها و هویت‌های مختلف را فرامی‌خواند تا در جهت مطالبات (منافع یا علایق) خود به آن بپیوندند تا آن سوژه‌ها در جایگاه سوژگی، این پیوستن را امری عقلانی و نیز یک انتخاب بدانند، نه امری القاشده از سوی گفتمان و ایپستمه حاکم بر آن. به این صورت، خود را امری موجه نشان می‌دهد و اقتدار می‌بخشد و فضایی معنایی برای هژمونیک‌شدن خود فراهم می‌سازد. این‌گونه منطق اقتصاد گفتمان در جهت منطق هژمونیک عمل می‌کند.

منطق تثبیت معنا: این گفتمان، با ذکر مثال‌ها، مصادیق و ارجاعات دلالتی مختلف و مکرر تلاش می‌کند پیوندهای دلالتی در مفصل‌بندی معنایی خود را تثبیت کند. همچنین یکی از وظایف خود را تثبیت این معانی می‌داند؛ چرا که این کار، چه در روایت وضع

موجود و چه تصویر آرمانی، موجب تثبیت بیشتر و انتظام‌بخشیدن به نظم گفتمانی آن، در عین زدودن تثبیت معنایی و برشکستن نظم گفتمان معنایی پهلوی دوم می‌شود.

این تثبیت معنا، علاوه بر شبکه ارتباطی و تلاش‌های فوق‌الذکر نظیر امحای هویت‌های متفاوت در هویتی یکه و تکین، بر نوعی اغماض‌هایی عمدی برای جلوگیری از اغتشاش معنا و نیز ایجاد هم‌ارزی انجام گرفته است؛ برای مثال این گفتمان، همواره با تکیه بر نیروهای ملی و دموکراتیک در ایران و جهان تلاش می‌کند مایی جهان‌شمول برساند. اما در کشورهای امپریالیستی نظیر پرتغال، فقط به تقابل این حکومت‌ها با کارگران، جنبش اعتصابی و زحمت‌کشان اشاره می‌شود. دلیل آن این است که دال فرعی بورژوازی ملی که یکی از دال‌های تشکیل‌دهنده دال کلی نیروهای ملی و دموکراتیک و در کشورهای جهان سوم متحد زحمت‌کشان است، در کشورهای امپریالیستی همان سرمایه‌داران امپریالیستی هستند که در تقابل با زحمت‌کشان هستند. این گفتمان هرچند با پیشنهاد نوعی دولت رفاه تلاش می‌کند برنامه‌ای همسو برای منافع این دو سوژه پیشنهاد دهد، اما پیوند بورژوازی ملی با استثمار را در جمهوری ملی و دموکراتیک پنهان می‌سازد. همچنین بسیاری از مفاهیم، نظیر بحران در کشورهای امپریالیستی و ایران ارجاعات دلالی و معانی متفاوتی دارند، اما این گفتمان تلاش می‌کند با نوعی ارجاع به دال‌هایی با نام‌های مشترک، یعنی فراروی از آن تفاوت‌ها با منطق هم‌ارزی به نوعی تثبیت معنا برسد و این پیوندهای مشترک و متقابل را به تصویر کشد. به علاوه هر جا که مدلولی می‌تواند این نظم معنایی را به چالش کشد (برای مثال ایجاد ذوب‌آهن) تلاش می‌کند با نشان‌دادن آن به منزله ثمره تلاش‌های شوروی و مبارزات مردم و نیروهای ملی و دموکراتیک، از فروپاشی نظم معنایی خود جلوگیری کند و در عین حال، نمونه‌ای از تحقق هرچند موقت تصور آرمانی را به تصویر بکشد.

به این ترتیب، به بیان لاکلاو و موف، نظم معنایی این گفتمان نیز مانند گفتمان پهلوی دوم هرگز به طور کامل تثبیت نمی‌شود؛ امری که راه را برای پویایی‌هایی درونی آن یا سربرآوردن گفتمان‌های رقیب مختلف از دل آن یا در تقابل با آن می‌گشاید.

۵. بحث و نتیجه‌گیری

در این مقاله، ابتدا به توصیف گفتمان سیاسی حزب توده پرداختیم. این توصیف، معانی کلیه مفاهیم را براساس جایگاهی که مانند مهره‌های شطرنج یا شبکه‌ای از دلالت‌های ارجاعی هم‌پیوند و متقابل در مفصل‌بندی گفتمان اشغال می‌کنند، تعیین می‌کند و بدین‌سان، ویژگی ارتباطی و تقابلی گفتمان را در تمامیت متن آشکار می‌سازد.

در سطح تحلیلی، با کمک این شبکه دلالی و همچنین تکنیک شالوده‌شکنی و ابزارهای تحلیلی میانی لاکلاو و موف نشان دادیم چگونه در این شبکه، سوژه‌ها (ما/آن‌ها) با زنجیره‌ای از دلالت‌ها (خصلت یا ویژگی درونی، سیاست‌ها و پیامدها) به مفاهیم مربوطه (استعمار نو/امر ملی و دموکراتیک) پیوند می‌یابند و به شکلی تقابلی در دالی مرکزی (نیروهای ملی دموکراتیک ایران-سوسیالیسم موجود و حکومت‌های ملی و دموکراتیک جهان-امر ملی و دموکراتیک/رژیم شاه-امپریالیسم و حکومت‌های وابسته-استعمار نو) به هم گره می‌خورند و مفصل‌بندی گفتمانی را شکل می‌دهند. به علاوه به تحلیل چگونگی شکل‌گیری ادعای نمایندگی حزب توده حول آن سوژه‌ها (ما/آن‌ها) و نحوه شکل‌گیری استعاره پرداختیم.

در این سطح، برخلاف برخی از تحلیل‌های گفتمان انتقادی که فاقد هر نوع تکنیکی در سطح خرد هستند و دال‌ها را به طور غیروروشمند و با ارجاعات پراکنده احصا می‌کنند (حاجی حسینی و سام‌آرام، ۱۳۹۳)، با کمک تکنیک دلالت‌های ارجاعی در سطح توصیفی به احصای روشمند دال مرکزی، وقته‌ها، عناصر و دال‌های شناور و تحلیل آن‌ها و سپس چگونگی شکل‌گیری ما و آن‌ها

براساس منطق هم‌ارزی و تفاوت پرداختیم. همچنین در سطح تحلیلی با کمک سطح توصیفی و نیز رویکرد و ابزارهای روشی میانی لاکلاو و موف در این باره به تحلیل چگونگی بر ساخت ادعای نمایندگی، شکل‌گیری هویت و استعاره پرداختیم.

به‌علاوه این توصیف و تحلیل نشان داد برخلاف برخی تحلیل‌های گفتمان که دال مرکزی یک گفتمان متخاصم را با دال مرکزی روایت مفصل‌بندی‌شده آن از وضع موجود یکی می‌دانند (قنبری، ۱۴۰۱)، دال مرکزی معنایی گفتمان متخاصم، در برابر و تقابل با وضع موجود و دال مرکزی و سوژه‌ها و مفاهیم مرتبط با آن بر ساخته می‌شود؛ دیگری سازنده. در اینجا نشان دادیم چگونه این گفتمان در معنای دریدایی و لاکلاو و موفی، بر آن است تا خود را مانند ساختاری دارای مرکز در برابر دیگری بر سازد.

در سطح تفسیری، برخلاف برخی از مطالعات تحلیل گفتمان که برجسته‌سازی گفتمانی را مانند برجسته‌سازی در مطالعات رسانه از میزان تکرار یک مفهوم (دال) و هم‌نشینی آن با سایر مفاهیم در متن احصا می‌کنند (تاجیک و روزخوش، ۱۳۸۷) یا با ارجاعات پراکنده به متن برجسته‌سازی را به پیوند گفتمان به امر خوبی و مثبت، و غیریت‌سازی را به بدی و منفی نسبت می‌دهند (آقاگل‌زاده و دهقان، ۱۳۹۳: ۱۲) و منطق زبان‌شناختی حاکم بر آن را توضیح نمی‌دهند، در این مقاله با کمک دو سطح پیشین و ابزارهای روش‌شناختی سطح میانی و کلان لاکلاو و موف نظیر شالوده‌شکنی، بینامتنیت، منطق حضور، منطق عینیت و ضرورت و منطق تداوم کوشیدیم نحوه و منطق زبان‌شناختی و گفتمانی برجسته‌سازی و غیریت‌سازی را نشان دهیم؛ برای مثال نشان دادیم در این گفتمان برجسته‌سازی و غیریت‌سازی نه بر حسب تکرار یا پیوند آن‌ها با بدی یا خوبی، بلکه بر این اساس انجام شده است: نشان دادن پیوند دال-سوژه‌های هم‌پیوند با «ما» و دال مرکزی جامعه آرمانی الف) به‌منزله دال‌هایی دارای تداوم و بدین نحو بازنمایی «ما» به شکل امری ازلی و ابدی؛ ب) به‌مثابه دال‌هایی مبتنی بر عقلانیت، ضرورت و عینیت، و بدین طریق، پنهان ساختن ساختاریت و نشان دادن الگوی آرمانی خود همچون امری عینی، عقلانی و ضروری؛ پ) به‌منزله امری هم‌پیوند با آگاهی و خودآگاهی و رهایی‌بخشی؛ ت) به‌مثابه امری مبتنی بر حضور و هستی‌آفرینی. بدین‌سان خود را برجسته‌سازی می‌کند و دستگاه حقیقت خود را حول دال مرکزی خود، مانند یک ساختار بدیهی، ضروری، رهایی‌بخش و مبتنی بر حضور و هستی‌آفرینی برمی‌سازد. غیریت‌سازی گفتمانی در این گفتمان نیز در جهت متقابل برجسته‌سازی صورت گرفته است: پیوند دال-سوژه‌های هم‌پیوند با «آن‌ها» و دال مرکزی وضع موجود (گفتمان متخاصم) الف) به‌منزله دال‌هایی فاقد تداوم؛ ب) به‌مثابه دال‌هایی مبتنی بر نابخردی، تحریف و انحراف یافتگی از ضرورت تاریخی؛ پ) به‌منزله امری هم‌پیوند ناخودآگاه و سرکوب؛ ت) به‌مثابه امری مبتنی بر فقدان و نیستی‌آفرینی. به این ترتیب گفتمان متخاصم خود را مانند امری ناحقیقی برمی‌سازد.

همچنین در سطح تفسیری نحوه عملکرد منطق هژمونیک را براساس منطق اقتصاد گفتمان در این گفتمان نشان دادیم. اینکه این گفتمان از سویی گفتمان متخاصم را در تقابل با مطالبات، منافع یا علایق اکثریت سوژه‌ها (عدم شمول عام) بازمی‌نماید. به این صورت، طیف کثیری از سوژه‌ها و هویت‌های مختلف را فرامی‌خواند تا در جهت مطالبات (منافع یا علایق) خود از گفتمان حاکم بگسلند. این گفتمان با غیریت‌سازی و نشان دادن فقدان شمول عام گفتمان متخاصم تلاش می‌کند تا نظم معنایی آن را در هم بریزد و از آن هژمونی‌زدایی کند. از سوی دیگر، این گفتمان با برجسته‌سازی و پنهان‌سازی ساختاریت ساختار خود (بازنمایی خود مانند امری علمی، عینی و ضروری)، گفتمان آرمانی خود را معطوف به مطالبات طیف کثیری از سوژه‌ها و هویت‌های مختلف (شمول عام) بازنمایی می‌کند و بدین‌سان آن‌ها را فرامی‌خواند تا در جهت مطالبات (منافع یا علایق) خود به آن بپیوندند تا آن سوژه‌ها، در جایگاه سوژگی، این پیوستن را امری عقلانی و نیز یک انتخاب بدانند (انتخابی عقلانی)، نه امری القاشده از سوی گفتمان و اپیستمه حاکم بر آن. از این‌رو، در این تفسیر، برخلاف برخی محققان نظیر سلطانی (۱۳۷۸) که به‌دلیل نبود توصیف روشمند یا استفاده از تکنیک‌های

ناسازگار، چگونگی هژمونیک‌شدن گفتمان را در تفسیر خود نشان نداده‌اند یا ناچار شده‌اند برای فهم هژمونیک‌شدن یک گفتمان به تحلیل‌های غیرگفتمانی نظیر رویکرد وبر روی بیاورند، نشان می‌دهیم این گفتمان با برجسته‌سازی و نشان‌دادن شمول عام گفتمان آرمانی خود تلاش می‌کند نظم معنایی خود را تثبیت و خود را هژمونیک سازد.

برخلاف دیدگاه‌هایی که مفصل‌بندی را صرفاً بازی زبانی یا آرایش انتزاعی دال‌ها می‌دانند، منطق اقتصاد گفتمان در این مقاله تأکید دارد که منطق مفصل‌بندی نزد لاکلاو و موف حامل امکان بسیج اجتماعی و سامان‌دهی مادی نیروها است. دال مرکزی و زنجیره هم‌ارزی نه تنها معنای جدید، بلکه صورت‌بندی تازه‌ای از عینیت‌ها و ظرفیت‌های اجتماعی را خلق می‌کنند؛ نزاع گفتمانی بر سر تصاحب مفاهیم کلان، درواقع نزاعی بر سر تصاحب سوژه‌ها و امکان کنش جمعی است. وقتی گفتمان موفق می‌شود سوژه‌های رقیب را به زنجیره خود وارد کند، عملاً زمینه بسیج و عمل اجتماعی واقعی را فراهم می‌کند؛ بنابراین مفصل‌بندی صرفاً تولید معنا نیست، بلکه بنیانی مادی و سازمان‌ده برای تغییر میدان قدرت و هویت‌های اجتماعی است؛ موفقیت یک گفتمان نیز در توان بسیج فعال و تصاحب عملی سوژه‌ها است.

درنهایت، تحلیل انتقادی این گفتمان نشان می‌دهد به بیان لاکلاو و موف (۲۰۰۱)، این روایت‌ها نه مبتنی بر امری جوهرین هستند، نه عینی و عقلانی و نه ضروری. باین‌حال، این گفتمان با برساختن چنین روایت‌هایی، به‌ویژه با برساختن هویت زحمت‌کشان و بورژوازی ملی به‌منزله هویت‌هایی طبقاتی که تمایلاتی ذاتی مبتنی بر طبقه دارند و به‌ویژه مبتنی ساختن سیاست (جامعه آرمانی) بر آن هویت، نه هویتی عام نظیر شهروند دموکراتیک، به انسداد و سلبیت امر اجتماعی می‌انجامد.

به این طریق کوشیدیم در این مقاله، با استفاده از این تکنیک و کاربست آن در تحلیل، با فراروی از برخی کاستی‌ها یا کم‌مایگی تحقیقات در سطح تحلیل و تفسیری (غلامرضا کاشی، ۱۳۸۵) فراتر رویم و توصیف، تحلیل و تفسیری جامع و سازگار با رویکرد و روش پساساختارگرایانه لاکلاو و موف ارائه دهیم. این یافته‌ها در سایر مفصل‌بندی‌های گفتمانی تحت بررسی نگارندگان نیز صادق است. از این‌رو به‌نظر می‌رسد احتمالاً بتوان نحوه استفاده نگارندگان در این مقاله از تکنیک دلالت‌های ارجاعی، راه‌حل‌های ارائه‌شده برای فائق آمدن بر مشکلات استفاده از این تکنیک، نحوه کاربست این تکنیک و تکنیک‌های بینامتنیت، ساختارشکنی و نیز ابزارهای مفهومی سطح میانی و کلان لاکلاو و موف و سایر یافته‌های این تحقق را برای تحلیل و تفسیر برخی از گفتمان‌های احزاب و گروه‌های سیاسی، و شاید گفتمان‌های نظیر گفتمان‌های رفاهی، فمینیستی و زیست‌محیطی و نظیر آن نیز به‌کار بست.

مأخذ مقاله: مستخرج از رساله دکتری نویسنده اول با عنوان «اقتصاد گفتمان رفاه: بررسی منطق حاکم بر تحولات گفتمان کارگری در ایران (۱۳۲۰-۱۳۵۵)»، گروه آموزشی رفاه اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی. در این مقاله تعارض منافی وجود ندارد.

منابع

- آقاگلزاده، فردوس (۱۳۸۵). *تحلیل گفتمان انتقادی*. تهران: علمی و فرهنگی.
- آقاگلزاده، فردوس و دهقان، مسعود (۱۳۹۳). تحلیل شیوه‌های بازنمایی گزینش خبر بر مبنای رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی. *نشریه جستارهای زبانی*، ۲۰، ۱-۱۶.
- احمدی، بابک (۱۳۸۸). *ساختار و تأویل متن* (چاپ دهم). تهران: مرکز.
- بارکر، کریس (۱۳۹۶). *مطالعات فرهنگی، نظریه و عملکرد*. ترجمه افشین جهان‌دیده و حسین نمین. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- برتنس، هانس (۱۳۸۷). *مبانی نظریه ادبی*. ترجمه محمد رضا ابوالقاسمی. تهران: ماهی.
- پین، مایک (۱۳۸۶). *فرهنگ اندیشه انتقادی از روشنگری تا پسامدرنیته*. ترجمه پیام دانشجو. تهران: مرکز.
- تاجیک، محمدرضا و روزخوش، محمد (۱۳۸۷). بررسی نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران از منظر تحلیل گفتمان. *مسائل اجتماعی ایران*، ۶۱ (۲)، ۸۳-۱۲۸.
- تودوروف، تزوتان (۱۳۹۱). *منطق گفت‌وگویی میخائیل باختین*. ترجمه داریوش کریمی. تهران: نشر مرکز.
- حاجی‌حسینی، بهاره و سام آرام، عزت‌الله (۱۳۹۳). تحلیل گفتمان دولت اصلاحات و جایگاه فقرزدایی در آن. *برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی*، ۲۱ (۴)، ۱-۲۴.
- دریدا، ژاک (۱۳۸۶). *نشانه‌شناسی و گراماتولوژی، گفت‌وگوی ژولیا کریستوا و ژاک دریدا*، در مانی حقیقی (گزینش و ترجمه)، نمونه‌هایی از نقد پسامدرن، سرگشتگی نشانه‌ها. تهران: مرکز.
- دریدا، ژاک (۱۳۸۷). *ساختار، نشانه و بازی در گفتمان علوم انسانی*. در پیام یزدانی (تدوین و ترجمه)، به‌سوی پسامدرن، پساساختارگرایی در مطالعات ادبی. تهران: نشر مرکز.
- ساراپ، مادان (۱۳۸۲). *راهنمایی مقدماتی بر پساساختارگرایی و پسامدرنیسم*. ترجمه محمدرضا تاجیک. تهران: نشر نی.
- سلدن، رامان و ویدوسون، پیتر (۱۳۸۷). *راهنمای نظریه ادبی معاصر*، ترجمه فرزانه طاهری (چاپ چهارم)، تهران: انتشارات طرح نو.
- سلطانی، علی‌اصغر (۱۳۸۷). *قدرت، گفتمان و زبان، سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران*. تهران: نی.
- سوسور، فردینان (۱۳۸۲). *دوره زبان‌شناسی عمومی*، ترجمه کورش صفوی (چاپ دوم). تهران: هرمس.
- غلامرضا کاشی، محمد جواد (۱۳۸۵). *نظم و روند تحول گفتار دموکراسی در ایران*. تهران: گام نو.
- قنبری عبدالملکی، رضا و فیروزیان پوراصفهانی، آیلین (۱۴۰۱). تحلیل انتقادی دال مرکزی و برهم‌کنش دال‌های شناور در گفتمان رمان «سال‌های ابری» بر اساس رویکرد لاکلاو و مربع ایدئولوژیک ون‌دایک. *نشریه علم زبان*، ۹ (۱۶)، ۱۴۱-۱۶۷.
- کسرابی، محمدسالار و پوزش شیرازی، علی (۱۳۸۸). *نظریه گفتمان لاکلاو و موف ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی. سیاست*، ۳۹ (۳)، ۳۳۹-۳۶۰.
- لش، اسکات (۱۳۸۴). *جامعه‌شناسی پست مدرنیسم*. ترجمه حسن چاوشیان. تهران: نشر مرکز.
- مک‌دانل، دایان (۱۳۸۰). *مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان*. ترجمه حسین علی‌نوذری. تهران: فرهنگ گفتمان.
- هوراث، دیوید (۱۳۹۷). *گفتمان*. ترجمه احمد صبوری. تهران: آشتیان.
- یورگسن، ماریان و فیلیپس، لوئیز (۱۴۰۰). *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*. ترجمه هادی جلیلی (چاپ دهم). تهران: نی.

References

- Aghagolzadeh, F. (2006). *Critical discourse analysis*. Tehran: Elmi va Farhangi. (In Persian)
- Aghagolzadeh, F., & Dehghan, M. (2014). The Analysis of News Selection Representative Methods from CDA Perspective. *Language Related Research*, 20, 1–16. (In Persian)
- Ahmadi, B. (2009). *Structure and Interpretation of Text*. Tehran: Markaz. (In Persian)
- Barker, C. (2012). *Cultural Studies: Theory and Practice*. London: SAGE Pub. Translated by: Jahandideh & Namin. Tehran: Institute for Cultural and Social Studies. (In Persian)
- Bertens, H. (2001). *Literary Theory: The Basics*. London & New York: Routledge. Translated by: M. R. Abolghasemi. Tehran: Mahi. (In Persian)
- Derrida, J. (1978). *Structure, sign, and play in the discourse of the human sciences*. In *Writing and Difference*. Chicago: University of Chicago Press. Translated by: P. Yazdani, in *Towards Postmodern: Post structuralism in Literary Studies*. Tehran: Markaz. (In Persian)
- Derrida, J. & Kristeva, J. (1981). *Semiology and grammatology: Interview with Julia Kristeva*. In A. Bass (Ed. & Trans.), *Positions* (pp. 15–26). Chicago: University of Chicago Press. Translated by: Mani Haghighi, in *Examples of Postmodern Criticism: The Bewilderment of Signs*, Tehran: Markaz. (In Persian)
- Ghanbari Abdolmaleki, R., & Firoozian Poursafahani, A. (2022). The critical analysis of the master signifier and the interaction of the floating signifiers in the discourse of "Cloud Years" novel based on Laclau's Approach and Van Dijk's ideological square. *Journal of Language Science*, 9(16), 141-167.
<https://doi.org/10.22054/ls.2021.57800.1419> (In Persian)
- Hagihosseni, B., & Samaram, E. (2014). Discourse analysis of Khatami administration and status of poverty alleviation in it. *Social Welfare and Development Planning*, 21(4), 1–24.
<https://doi.org/10.22054/qjsd.2015.1420> (In Persian)
- Howarth, D. (2000). *Discourse*. London: Open University Press. Translate by: A. Sabouri. Tehran: Ashtian. (In Persian)
- Jørgensen, M. W., & Phillips, L. J. (2002). *Discourse analysis as theory and method*. London: Sage. Translate by: H. Jalili. Tehran: Nei. (In Persian)
- Kashi, M. J. (2006). *The order and development process of the discourse of democracy in Iran*. Tehran: Gam-e No. (In Persian)
- Kasraei, M. S., & Pouzesh Shirazi, A. (2009). Discourse theory of Laclau and Mouffe: An elaborate and efficient tool in understanding the political phenomena. *Political Quarterly*, 39(3), 339–360. (In Persian)
- Laclau, E., & Mouffe, C. (2001), *Hegemony and Socialist Strategy, Towards a Radical Politics*; Secend Ed. London & New York: Vrso pub.
- Lash, S. (1990). *Sociology of postmodernism*. London: Routledge. Translate by: H. Chavoshian. Tehran: Markaz. (In Persian)
- McDonell, D. (1986). *Introduction to discourse theory*. London: Basil Blackwell. Translate by: H. A. Nowzari. Tehran: Farhang-e Gofte-man. (In Persian)
- Payne, M. (1997). *A Dictionary of Cultural and Critical Theory*. Oxford: Blackwell. Translated by: P. Daneshjoo. Tehran: Markaz. (In Persian)
- Sarap, M. (1993). *An introductory guide to post-structuralism and postmodernism*. London: Harvester Wheatsheaf. Translated by: Mohammadreza Tajik. Tehran: Nei. (In Persian)
- Saussure, F. de. (1916). *Cours de linguistique générale*. Lausanne & Paris: Payot. Translate by: Safavi, K. Tehran: Hermes. (In Persian)
- Selden, R., & Widdowson, P. (1993). *A reader's guide to contemporary literary theory*. London: Harvester Wheatsheaf. Translated by: F. Taheri. Tehran: Tarh-e No. (In Persian)
- Soltani, A. A. (2008). *Power, discourse, and language: The mechanisms of power flow in the Islamic Republic of Iran*. Tehran: Nei. (In Persian)
- Tajik, M., & Rouzkhosh, M. (2008). Evaluation of Iran's Ninth Presidential Election from the Perspective of Discourse Analysis. *Iranian Journal of Social Issues*, 16 (61), 83–128. (In Persian)
- Todorov, T. (1984). *Mikhail Bakhtin: The Dialogic Principle* (W. Godzich, Trans.). Minneapolis: University of Minnesota Press. Translated by: D. Karimi. Tehran: Markaz. (In Persian)